

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان نمودیم مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) بعد از اینکه بیان کردند ما می‌توانیم افعال را از حیث وجودی‌شان به خدای تبارک و تعالی نسبت دهیم و از حیث ماهیتی به خود فاعل باید نسبت داده شود، نتیجه گرفتند در مانحن فیه اگر عدم البیان و حجب به خاطر ظلم ظالمین باشد، این را نمی‌شود به خداوند نسبت داد.

ادامه کلام مرحوم محقق اصفهانی

ایشان در ادامه کلام - که این مطلب را در بحث گذشته عرض نکردیم و لازم است کلام ایشان تمام شود - می‌فرمایند بله، گاه منشأ شبهه حکمیة فقدان نص یا اجمال نص و یا تعارض نصین است؛ همه جا مسئله فقدان نص نیست؛ گاه اجمال نص است، یعنی بیان به ما رسیده اما مجمل است؛ یا تعارض دارد، اینجا می‌توانیم حجب را به خداوند تبارک و تعالی نسبت بدهیم و بگوییم در جایی که یک نصی به صورت مجمل یا متعارض به ما رسیده، از موارد "حجب الله علمه عن العباد" است. می‌فرمایند: "لا یکاد یشک فی أن عدم بیان حکم شرب التتن و أمثاله لعدم الابتلاء به فی أزمته الحضور" این که حکم شرب تتون و امثال آن از موضوعاتی که در زمان ما حادث شده، ذکر نشده است، برای این بوده که در زمان حضور مورد ابتلا نبوده‌اند؛ یعنی نمی‌توانیم بگوییم عدم بیان حکم شرب تتون به خاطر ظلم ظالمین بوده؛ خیر، این به ظالمین ربطی ندارد؛ برای این بوده که مورد ابتلا و سؤال واقع نشده و جواب آن ذکر نشده است. البته در ادامه استدراک می‌کنند، می‌گویند: مگر اینکه مراد از ظلم ظالمین را سد باب ولایت و امامت بدانیم و معنای خیلی عامی برای آن ذکر کنیم. تا اینجا نتیجه کلامشان این می‌شود که مرحوم اصفهانی در مواردی که نبی یا وصی حکم را بیان فرموده اما این بیان به جهت ظلم ظالمین - با این معنای وسیعش - به ما نرسیده، این حجب را نمی‌توانیم به خدا نسبت بدهیم؛ نمی‌توانیم بگوییم این مورد از مواردی است که "حجب الله علمه عن العباد".

کسی اشکال می‌کند و می‌گوید: ما در این روایت قرینه داریم که مراد از محجوب، مواردی است که پیغمبر یا اوصیا بیان کرده‌اند اما به خاطر مانعی به ما نرسیده است؛ و آن قرینه کلمه "موضوع عنهم" است؛ "موضوع عنهم" در جایی است که یک چیزی بر افراد ثابت باشد و بعد از آنها برداشته شده باشد؛ وگرنه چیزی که فی نفسه ثبوت دارد، در لوح محفوظ ثابت است، اما پیامبر برای بندگان بیان نفرموده، "موضوع عنهم" معنا ندارد!

مستشکل می‌گوید کلمه "وضع" در این روایت به معنای رفع است و رفع در موردی است که چیزی ثابت باشد و بعد شارع آن را بردارد؛ اما چیزی که بر عباد ثابت نشده و هنوز بر گردن آنها قرار داده نشده، در مرحله انشا محض است، رفع و "موضوع عنهم" معنا ندارد.

مرحوم اصفهانی در جواب این اشکال می‌فرمایند: شما اشتباه می‌کنید که کلمه "وضع" را به "رفع" معنا می‌کنید؛ بلکه "وضع"

بعضی از موارد به معنای "رفع" هست اما همه جا به معنای "رفع" استعمال نمی‌شود. می‌فرماید: "لیس الوضع بمعنى الرفع بل الوضع بمعنى الجعل والاثبات ، فان تعدی بحرف الاستعلاء كان المراد منه جعل شيء على شيء و اثباته عليه ، وان تعدی بحرف المجاوزة كان المراد صرفه عنه إلى جانب ، فقد يكون ثابتاً حقيقة فصرفه عنه يكون مساوقاً للرفع ، وقد لا يكون ثابتاً بل مقتضیه ثابت فیتمحض فی الصرف والجعل عنه إلى جانب ، فإذا كان مقتضی جعل الحكم مقتضیاً لاثباته على العباد ولكن مصلحة التسهيل أو مصلحة أخرى منعت من امره بتبلیغه وتعریفه فقد صرف عنهم وجعل عنهم إلى جانب فحینئذ لا معارض لظهور الحجب المستند إليه تعالی" کلمه وضع اگر با "على" متعدی بشود، به معنای "جعل شيء على شيء" است؛ "وضع عليهم" یعنی "جعل عليهم"؛ ولی اگر با "عن" متعدی بشود به معنای مصروف کردن به جانبی است.

می‌فرماید اگر یک چیزی واقعاً و حقیقتاً فعلیت داشته باشد، ملازم با رفع است؛ اما اگر فعلیت نداشته باشد، فقط مقتضی آن باشد، دیگر به معنای رفع نیست. در این روایت هم کلمه موضوع و کلمه وضع با کلمه "عن" متعدی شده است و این اعم است از اینکه یک چیزی ثابت باشد و فعلیت داشته باشد یا اینکه فقط مقتضی‌اش باشد. که جواب اصلی مرحوم اصفهانی همین قسمت است - بنابراین، دیگر قرینه‌ای نیست. در انتها نیز می‌فرماید: بالاخره در این روایت حجب به خدای تبارک و تعالی نسبت داده شده و ظهور دارد در آنچه که خدا برای پیامبر بیان کرده اما آنها حق بیان کردن برای مردم را نداشتند؛ و در نتیجه، شامل آنچه که پیامبر بیان فرموده اما به دست ما نرسیده نمی‌شود؛ و می‌فرمایند: روایت ظهور قوی در این معنا دارد. بنابراین، به نظر مرحوم اصفهانی هم این روایت قابل استدلال برای بحث اصالة البرائة نیست.

توضیح مطلب: مرحوم آخوند در کفایه فرمود: "ما حجب الله" ظهور در نوع اول دارد؛ یعنی آن حکمی که خدا برای پیامبر بیان فرموده، لیکن پیامبر مأمور به تبلیغ نبود - که عرض کردیم مرحوم آشتیانی در حاشیه رسائل می‌گوید روایات زیادی داریم که دلالت دارد احکام زیادی نزد ائمه(ع) مخزون بودند اما آنها مأمور به بیان نبودند ؛

و نوع دوم این بود که خداوند برای پیامبر و اوصیا بیان فرموده و آنها هم مأمور به تبلیغ بودند و بیان هم کرده‌اند، اما به ما نرسیده است. اگر "ما حجب الله" را بگوییم که شامل هر دو می‌شود، برای مانحن فیه مفید است؛ اما مرحوم آخوند و اصفهانی می‌گویند "ما حجب الله" در نوع اول ظهور دارد؛ برای اینکه به خداوند نسبت داده شده است؛ اما نوع دوم که ظلم ظالمین سبب می‌شود احکام برای ما محجوب بماند، به خدا اسناد داده نمی‌شود.

ادعای اینها این است که برای اینکه این ظهور از بین برود یک قرینه خلاف لازم است؛ و "موضوع عنهم" اگر ظهور داشته باشد در خصوص نوع دوم، می‌آید ظهور اول را از بین می‌برد؛ اما اگر گفتیم نه، این عمومیت دارد، یعنی سازگاری دارد؛ هم حکم از نوع اول را شامل می‌شود و هم حکم از نوع دوم را، در این صورت، نمی‌تواند ظهور "ما حجب الله" را از بین ببرد؛ حتی نمی‌تواند قرینه باشد؛ برای اینکه عام است و با هر دو سازگاری دارد. مرحوم اصفهانی می‌گوید: اگر کلمه وضع با "عن" متعدی بشود، مراد این است که صرفه عنه إلى جانب فقد يكون ثابتاً حقيقة یعنی بالفعل هم ثابت است فصرفه عنه يكون مساوقاً للرفع وقد لا يكون ثابتاً یعنی "لا يكون فعلاً" بلکه انشایی است، بل مقتضیه ثابت فیتمحض فی الصرف والجعل عنه إلى جانب.

بررسی نظر مرحوم صاحب منتقى و اشکال آن

اینجا کلام مرحوم اصفهانی تمام می‌شود. اما عرض کردم در کتاب منتقى الاصول صاحب منتقى از کلمه "موضوع عنهم" می‌خواهند همان نتیجه‌ای که مستشکل در کلام مرحوم اصفهانی گرفت، بگیرند؛ اما نه به این معنا که بگوید "وضع" به معنای "رفع" است؛ بلکه ایشان می‌فرماید "وضع" در جایی معنا دارد که قابلیت وضع باشد؛ و قابلیت وضع در جایی است که یک حکم فعلی مبین باشد؛ و جایی که یک حکم انشایی محض است، در اصطلاح علم اصول به آن حکم گفته نمی‌شود و اثری بر آن مترتب نمی‌شود. وقتی حکم به مرحله وضع می‌رسد که فعلی مبین باشد. لذا، در فرض چهل هم می‌گوییم: وضع ظاهری وجود

دارد؛ همان حکم قابلیت برای وضع ظاهری است.

ایشان این را قرینه می‌گیرند که "ما حجب الله" در جایی است که یک حکم فعلی مبین باشد. جواب این نظر ایشان آن است که "وضع" با هر دو سازگاری دارد؛ هم با حکم فعلی سازگاری دارد و هم با حکم انشایی؛ و اختصاص ندارد. اگر به حکم فعلی مبین اختصاص داشت، می‌توانستیم این را قرینه قرار بدهیم. اگر گفتیم یک حکم انشایی محض موضوعه عن المكلف، درست است؛ اگر گفتیم یک حکم فعلی مبین هم موضوعه عن المكلف، آن هم درست است؛ یعنی انشایی محض از مکلف الی جانب آخر صرف شد؛ و فعلی مبین هم همینطور است. لذا، بیان ایشان به نظر ما، چیزی غیر از اشکالی که خود مرحوم اصفهانی در حاشیه کفایه ذکر کرده، نیست و مطلب دیگری ندارد.

دیدگاه مرحوم محقق خویی و اشکالات وارد بر آن

مرحوم آقای خویی (قدس سره) در مصباح الاصول می‌فرمایند: مواردی که پیامبر حکمی را بیان کرده و به خاطر ظلم ظالمین به مردم نرسیده، خدای تبارک و تعالی که قدرت دارد آخرین حجت خودش را ظاهر کند و این احکام توسط آن حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیان شود؛ و حیث اینکه فعلاً امر به ظهور آن حضرت نفرموده، معنایش "حجب الله علمه عن العباد" است. مرحوم آقای خویی "حجب الله علمه عن العباد" در باب احکام را اینطوری توجیه می‌کند؛ و در باب موضوعات می‌فرماید "إنَّ الله تعالى قادر على إعطاء مقدمات العلم الوجدانی لعباده" که این حرف، خیلی حرف عجیبی است؛ جایی که کسی نمی‌داند این ماده خون است یا نه؟ خدا قادر است بر اینکه مقدمات علم را برای این شخص ایجاد کند که بفهمد این ماده خون است؛ "فمع عدم إعطائه صحَّ إسناده الحجب إليه" اگر خدا به این آدم علم اعطا نکرد، و او فکر کرد که این ماده رنگ است، معنایش این است که خداوند آن را از او محجوب کرده است. خلاصه فرمایش آقای خویی برای حل اشکال این است؛ و ظاهرش این است که ایشان با همین جوابی که داده‌اند، می‌خواهند نتیجه بگیرند که این حدیث در بحث برائت جریان دارد.

اما اشکال مطلب اول ایشان واضح است؛ اشکال این است که درست است مشکل اصلی ما بعد از زمان غیبت است؛ اما بالاخره کلام در همان زمان وجود ائمه (ع) هم جریان پیدا می‌کند؛ افرادی که در راههای دور دست بودند و نمی‌دانستند آیا تتون حلال است یا حرام؟ دسترسی به امام معصوم (ع) نداشتند. پس، آنجا هم بگویم خدا می‌تواند حجت خودش را ظاهر بکند؛ امر کند به ظهور. این حرف معنا ندارد. پس، هرچند عمده گرفتاری‌ها بعد از زمان غیبت آغاز شده، اما این بحث اختصاص به بعد از زمان غیبت ندارد و در زمان خود ائمه معصومین (ع) هم این مسائل بوده است. در آن زمان هم برای انسان، شبهه حکمیه و شبهه موضوعیه مطرح بوده است؛ شما باید در شبهه حکمیه بفهمید خدا قدرت دارد که امام معصوم (ع) را ببرد نزد این آدم، تا به او حکم را بگویند؛ حالا که نبرد، پس "حجب الله علمه عن العباد"؟! این بیان خیلی تکلف دارد و قابل التزام نیست.

اشکال مطلب دوم ایشان در موضوعات هم این است که لازمه بیان ایشان این است که بگویم منشأ تمام شبهات موضوعیه خدای تبارک و تعالی است؛ در حالی که خود ما در علم اصول می‌گوییم شبهه موضوعیه ربطی به شرع و دین ندارد؛ لازمه فرمایش ایشان این است که در تمام شبهات موضوعیه بگویم منشأش این است که خداوند به این انسان علم نداده، و اگر خدا می‌خواست به او علم می‌داد و این شبهه برای او به وجود نمی‌آمد. به هر حال، این جواب از ایشان در اینجا بسیار جواب بعیدی است و درست نیست.

دیدگاه مرحوم شهید صدر و نقد آن

مطلب سومی را مرحوم شهید صدر دارند. ایشان می‌فرمایند: "ما حجب الله علمه" آیا الله من حیث هو مولا یا الله من حیث هو سید الکون و خالق الکون مراد است؟ اگر بگوییم الله من حیث هو مولا مد نظر است، فقط به نوع اول - یعنی موردی که خداوند بیان کرده و پیامبر مأمور به ابلاغ نبود - اختصاص پیدا می‌کند؛ اما اگر گفتیم "ما حجب الله من حیث أنه خالق و سید الکون" مراد است، نوع دوم را هم شامل می‌شود؛ یعنی خدا از حیث این که خالق است، می‌توانست ظالم را از بین ببرد و نگذارد که او جلوی نشر احکام را بگیرد؛ به همین جهت، آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت می‌دهیم.

آن وقت به مرحوم آقای صدر عرض می‌کنیم شما می‌گویید "ما حجب الله" در کدام یک از این دو ظهور دارد؟ ایشان می‌فرماید: در دومی ظهور دارد؛ یعنی اینجا "من حیث أنه سید الکون" است. می‌گوییم به چه قرینه‌ای؟ می‌فرماید خود کلمه الله این معنا را می‌رساند. "الله" جامع برای تمام اوصاف و صفات است؛ و مستبطن خالقیت هم هست. این فرمایش آقای صدر است.

جواب این مطلب آن است که کلمه "موضوع عنهم" با کدام یک از این دو سازگاری دارد؟ "موضوع عنهم" مربوط به تشریع است و ربطی به تکوین ندارد؛ هرچند بعداً خود مرحوم آقای صدر این مطلب خودشان را هم رد می‌کنند و می‌فرمایند: ما نمی‌توانیم به این جواب قانع شویم. اشکال این جواب آن است که کلمه "موضوع عنهم" قرینیت دارد که مراد "الله من حیث هو مولا" است. خود مرحوم آقای صدر در ادامه مطلب و تحقیقی که دارند، بالاخره می‌گویند "ما حجب الله" برمی‌گردد به احکامی که رأساً بیان نشده است. و ظاهر عبارت ایشان آن است که حتی احکامی به پیامبر هم بیان نشده است. و در انتها می‌فرمایند: به نظر ما، این حدیث اصلاً قابلیت استدلال برای براءت را ندارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.